

## «پژوهش ونگاهی متفاوت در نمای متصل عین مال در خیار تفلیس»

(نویسنده مسئول) دکتر محمد حسن حائری

استاد گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران

haeri-m@um.ac.ir

خدیجه احمدنژاد

ادانشجوی کارشناسی ارشد گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران

### چکیده

خیار تفلیس از جمله مسائل مهم و محل ابتلاست؛ بدین سبب مورد اهتمام فقها قرار گرفته است. نظر عموم فقیهان در خصوص نمای منفصل، مالکیت شخص مفلس است؛ اما در خصوص تبعیت نمای متصل عین مزبور، فقها نظر واحدی ندارند و چهار دیدگاه وجود دارد؛ برخی از محققین بر این اعتقادند که نمای متصل مطلقاً تابع است. در مقابل جمعی معتقدند نماء در ملک مفلس ایجاد شده و برخی معتقدند خیار ثابت نیست و برخی دیگر قائل به تفصیل شده‌اند. در این نوشتار که با روش توصیفی تحلیلی انجام شده است نویسندگان به نتایج زیر دست یافتند: ادله دیدگاه مشهور (تبعیت نمای متصل از عین)، قابل دفاع به نظر نمی‌رسد و ادله دیدگاه غیر مشهور (سقوط خیار تفلیس) که مختار شهید اول و علامه حلی در تذکره است به دلایلی که در متن آمده، بیشتر قابل دفاع است.

کلیدواژه‌ها: خیار تفلیس، غرماً، مفلس، نمای متصل، نمای منفصل.

## مقدمه

۱- خیار تغلیس، حق فسخ و بازگرداندن عین مال است توسط بایع، در صورتی که برای مشتری به دلیل افلاس، حکم تغلیس صادر شده باشد. از منظر فقه و نیز قانون مدنی ایران<sup>۱</sup> در صورتی که عین مبیع باقی باشد، فروشنده حق دارد بدون اینکه برای استیفای دین خود (ثمن مال فروخته شده) در کنار سایر غرما قرار گیرد، عین مال خود را با فسخ معامله مسترد کند و سایر غرما هم حق اعتراض ندارند، حتی در صورتی که بقیه مال مفلس پاسخگوی همه طلب آن‌ها نباشد.

۲- منافع عین فروخته شده از زمان عقد تا زمان فسخ به مشتری (مفلس) تعلق دارد، در این مسئله بین فقیهان اختلافی نیست، زیرا به مجرد عقد، عین در ملک وی داخل شده و در نتیجه منافع آن تا زمان فسخ، ملک مالک عین است که همان مشتری (مفلس) است.

۳- نماء منفصل عین فروخته شده که بعد از عقد و قبل از زمان فسخ حاصل شده است مانند نتاج و گوساله و بره و بزغاله دام، نیز بدون تردید در ملک مشتری خواهد بود؛ زیرا این نمائات همگی در ملک وی حاصل شده است و ارتباط و تعلق هم به عینی که با فسخ به بایع بازمی‌گردد، ندارد.

۴- محل اختلاف در این مسئله در دو نوع و دسته از نمائات و اضافات و احياناً تغییراتی است که در عین مبیعه حاصل شده است:

یک - دسته اول، نمائات متصل است که در خود عین حاصل شده است مانند چاقی حیوان و رشد درختان  
دو - دسته دوم، تغییراتی که شباهتی به نمائات متصل ندارد بلکه تغییرات و اضافاتی است که از سوی مشتری صورت گرفته است مثل اینکه نخ به پارچه تبدیل شده باشد یا آرد را به نان تبدیل کرده باشد و یا چوب و آهن را با اعمالی که روی آن‌ها انجام داده به ابزار آلات دیگری تغییر داده باشد و احياناً موجب تغییراتی در قیمت آن‌ها به وجود آمده باشد. البته محور بحث ما این مورد نیست و پژوهش و مجال جداگانه‌ای را می‌طلبد.

در خصوص پیشینه موضوع باید گفت: با توجه به اینکه در زمینه خیار تغلیس مقالاتی نوشته شد که عبارت‌اند از: «خیار تغلیس و حقوق طلبکاران در ورشکستگی»، «بررسی مبانی و شرایط اعمال خیار تغلیس» و «خیار تغلیس و مقایسه آن با شرط حفظ مالکیت در حقوق

۱. نک: طوسی، الخلاف، ۳، ۲۶۵؛ ابن زهره، غنیة النزوع، ۲۴۸؛ ابن ادریس، السرائر، ۲/۵۴؛ علامه حلی، مختلف الشیعه، ۴۴۳/۵؛ علامه حلی، قواعد الأحكام، ۱۴۶/۲؛

محقق کرکی، جامع المقاصد، ۲۶۰/۵ تا ۲۶۱؛ صمیری، غایة المرام، ۱۶۵/۲؛ محقق سبزواری، کفایة الاحکام، ۱/۵۷۳.

۲. در ماده ۳۸۰ ق.م.آ آمده است: «در صورتی که مشتری مفلس شود و عین مبیع نزد او موجود باشد، بایع حق استرداد آن را دارد و اگر مبیع هنوز تسلیم نشده باشد، می‌تواند از تسلیم آن امتناع کند.»

۳. خمینی، تحریر الوسیله، ۲۲/۲.

۴. صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۲۱۴/۱۴.

۵. نک: طوسی، المبسوط، ۲۵۲/۲؛ محقق حلی، شرائع الإسلام، ۷۹/۲؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۱۰۳/۴؛ صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۲۵۲/۱۳. خمینی،

تحریر الوسیله، ۲۳/۲.

۶. طالب احمدی، خیار تغلیس و حقوق طلبکاران در ورشکستگی، ۱۶۹ تا ۱۸۶.

۷. السان، بررسی مبانی و شرایط اعمال خیار تغلیس، ۲۹ تا ۵۰.

فرانسه» اما برجستگی این جستار این<sup>۸</sup> است که تاکنون پژوهش مستقیمی در خصوص نمای متصل عین مال در خیار تفلیس صورت نگرفته است از سویی نگاه متفاوت نویسندگان این است که از دیدگاه خلاف مشهور دفاع شد.

## ۱. معنای لغوی و اصطلاحی

أ. مفلّس: «مفلّس» و «مفلّس» از ماده فَلَـس است و فَلَـس به پول سیاه و بی ارزش می گویند. مفلّس، اسم مفعول از باب تفلیس است و جمع آن أفْلَس، به مقدار کمتر و فلوس به مقدار بیشتری به کار رفته است. در واقع، حاکم به دلیل نداشتن دارایی و پول، فرد را ورشکسته می داند، اما مفلّس، اسم فاعل از باب افعال است؛ یعنی کسی که گرفتار افلاس و بی پولی شده است و دراهم جایشان را به فلوس و پول های کم ارزش داده اند. در کتب فقهی، مفلّس ناظر بر معنای لغوی است و در اصطلاح، مفلّس کسی است که خوبی مال او از بین رفته است و آنچه برای او باقی مانده، پول سیاه و کم ارزش است. مفلّس، از نظر مفهوم شرعی کسی است که دیون بر ذمه او ثابت شده است اما دارایی او برای پرداخت آن کافی نیست.

ب. حَجْر: «حجر» (با فتح) در لغت، به معنای منع و احاطه بر چیزی است و مصدر آن «حَجَر» است که قاضی شخص را از تصرف در اموالش منع می کند. در حدیث عایشه و ابن زبیر آمده است که قاضی، صغیر و سفیه را از تصرف در اموالش منع کرده است. حجر در صورتی که با ضمه و کسره به کار رود، به معنای حرام است. خداوند تعالی فرمود: «يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا»؛ روزی که فرشتگان را می بینند، آن روز برای گناهکاران مژده ای نیست و (فرشتگان به مجرمان) می گویند: (بهشت برای شما) حرام و ممنوع است. حجر در معنای اصطلاحی با معنای لغوی ارتباط دارد و مراد از حجر نزد فقها، منع از تصرفات مالی است.

ج. غَرَمَا: «غرما»، جمع غريم و «غريم» در لغت، به معنای طلبکار و بدهکار است که حروف اصلی آن «غُرْمٌ» است و غُرْمٌ، به معنای دین است و به کسی که دینی بر عهده دارد غارم می گویند؛ یعنی مرد بدهکار و به کسی که خسارت ببیند، غَرِم می گویند و به طرف مقابل که بدهکار است، غُرْمَا می گویند. خداوند تعالی می گوید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ». غارمین، یعنی کسانی که بر آن ها دینی است و نمی توانند

<sup>۸</sup> کلهو و عراقی، خیار تفلیس و مقایسه آن با شرط حفظ مالکیت در حقوق فرانسه، ۷۵ تا ۹۸.

<sup>۹</sup> ابن منظور، لسان العرب، ۱۶۵/۶؛ فراهیدی، العین، ۲۶۰/۷.

<sup>۱</sup> طوسی، المبسوط، ۲۵۰/۲؛ علامه حلی، قواعد الأحكام، ۱۴۲/۲.

<sup>۱</sup> طوسی، المبسوط، ۲۵۰/۲.

<sup>۱</sup> ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۱۳۸/۲.

<sup>۱</sup> فرقان: ۲۲.

<sup>۱</sup> ابن منظور، لسان العرب، ۱۶۷/۴.

<sup>۱</sup> طوسی، المبسوط، ۲۸۱/۲؛ خمینی، تحریر الوسیله، ۱۴/۲.

<sup>۱</sup> ابن منظور، لسان العرب، ۴۳۶/۱۲.

<sup>۱</sup> توبه: ۶۰.

آن را پرداخت کنند. به نظر می‌رسد در اصطلاح *ثیز* غریم اغلب به معنای لغوی به کار رفته است؛ بنابراین غارم و غرما هم به معنای طلبکار و هم به معنای بدهکار آمده است.

د. **نمای متصل:** «نماء» در لغت؛ یعنی زیادت که از «ینمو، نمواً» گرفته شده است. در اصطلاح، «زیادت» به نما تغییر شده است و زیادت متصل آن است که از اصل متولد می‌شود؛ مانند چاقی گوسفند یا پشم آن که هنوز چیده نشده است. فقها در موارد متعددی از فقه، به نمای متصل پرداخته‌اند.

ه. **نمای منفصل:** آنچه در کلام فقها بیان شده است عبارت است از اینکه نمای منفصل، زیادتی است که قابل جدا شدن از مال مدّ نظر باشد؛ مانند میوه درخت.

## ۲. حکم نمائات متصل

در خصوص نمائات متصل، به دلیل عدم وجود نصّ و استناد به قواعد و اصول، اختلاف نظر وجود دارد، به طور عمده می‌توان به چهار دیدگاه عمده اشاره کرد.

### ۱. ۲ دیدگاه اول: تابع اصل بودن نمای متصل مطلقاً

مطابق دیدگاه اول، این نمائات تابع اصل مبیع هستند، یعنی همان طور که بایع حق رجوع به عین مال خود را دارد، این حق نسبت به این دسته از نمائات نیز، برخلاف نمائات منفصل، ثابت است و به تبع عین این نمائات نیز به وی باز می‌گردد. شیخ طوسی در *المبسوط* این دیدگاه را برگزیده و اظهار داشته است: در صورتی که عین دارای زیادتی متصل مانند چاقی، بزرگ شدن و... باشد، بایع حق رجوع در عین دارد و زیاده هم برخلاف زیادتی منفصل تابع اصل خواهد بود.

چنان‌که مشاهده می‌شود شیخ در این میان به دو مطلب اساسی پرداخته است. مطلب نخست این‌که نسبت به عین حق فسخ دارد و این زیاده مانع از فسخ معامله نسبت به عین نمی‌شود. مطلب دوم این‌که در صورت فسخ، نمای متصل هم تابع عین است.

ابن براج و علامه در قواعد نیز در این دیدگاه از شیخ طوسی پیروی کرده‌اند؛ و برای آن این‌گونه استدلال کرده‌اند که: این زیاده یک صفت محض است و ربطی به عمل و فعل مفلس ندارد، پس مال او محسوب نمی‌شود و نیز در این صورت وجود عین مال، صادق است، پس بایع حق رجوع دارد.

صاحب حدائق اظهار داشته است: دلیل اختلاف و تعداد احتمالات در مسئله، خالی بودن مسئله از نصوص و روایات است. وی خود همین دیدگاه اول را با عبارت «لا یبعد» برگزیده است و برای آن به اطلاق نصوصی که در اصل مسئله خیار تفلیس وارد شده است استناد

۱. حمیری، شمس العلوم، ۴۹۳/۸.

۱. فراهیدی، العین، ۳۸۴/۸.

۲. نک: *المبسوط*، ۲۵۲/۲.

۲. شهید ثانی، *مسالك الأفهام*، ۱۰۲/۴.

۲. طوسی، *المبسوط*، ۲۵۲/۲.

۲۳ این براج به نقل از بحرانی، *حدائق الناضرة*، ۲۰، ۴۰۲. با استقرایی که صورت گرفت در *المهذب* و جواهر الفقه مطلبی مشاهده نشد، هر چند ممکن است مضمون آن از بعضی عبارات ابن براج استفاده شود. نک: ابن براج، *المهذب*، ۱، ۳۷۳.

۲. علامه حلی، *قواعد الأحكام*، ۱۵۰/۲.

کرده است. در این مورد صاحب حدائق نصوصی را ذکر کرده است که اغلب آن‌ها مربوط به موردی است که مشتری وفات کرده باشد به‌جز صحیح‌ه عمر بن یزید. در بیان این روایت آمده است: از امام کاظم (ع) در مورد مردی پرسیدم که بدهکار شده است و در میان اموال او عین مال یکی از طلبکاران موجود است؟ امام (ع) فرمود: غرما در این عین با صاحب (قبلی) آن سهیم نخواهند بود. روایت دوم صحیح‌ه جمیل است که امام صادق (ع) درباره مردی که کالای خود را به دیگری فروخته و مشتری آن را قبض کرده اما ثمن را نپرداخته، سپس مشتری از دنیا رفته است درحالی‌که عین مال در اموال او موجود است، فرمود: اگر عین کالا موجود باشد به صاحب آن باز می‌گردد و غرما با او در آن سهیم نخواهند بود. البته برخی اشکال کرده‌اند که روایت، مربوط به فوت مدیون است نه افلاس و حجر او.

اما از عبارت شهید در مسالک کاملاً استفاده می‌شود که مرگ هم به منزله حجر است یعنی این حکم در خصوص حجر را مفروغ عنه گرفتند و حتی به برخی نسبت داده‌اند که اصلاً حکم مختص محجور علیه است که البته اطلاق نص این اختصاص را نفی می‌کند. تقریر استدلال صاحب حدائق و سایر طرفداران دیدگاه اول به این روایات بدین گونه است که: در این روایات آمده است؛ در صورتی‌که عین کالا (متاع) موجود (قائم) باشد با بیع حق فسخ و رجوع به عین مال خود را دارد و در فرض مسئله، یعنی موردی که عین دارای نماء متصل باشد، وجود عین مال، صادق است پس اطلاق این روایات، آن را نیز در بر می‌گیرد، زیرا اگر نظر امام (علیه‌السلام) تنها صورتی بود که عین مال هیچ تغییری نکرده باشد لازم بود قید را ذکر می‌فرمود درحالی‌که با وجود امکان قید، امام به‌طور مطلق حکم را مطرح کرده است، نتیجه می‌گیریم که مقتضای اطلاق این نص و نصوص مشابه پیش‌گفته در صورت وجود نمای متصل نیز این حکم (حق فسخ) ثابت است.

برخی اشکالی را مطرح کرده‌اند و فرض مورد بحث ما را (نمای متصل) نیز در بر می‌گیرد بدین صورت که از روایات خیار بایع استفاده نمی‌شود یعنی مضمون روایت این نیست که با بیع مخیر است بین اخذ عین و بین در کنار غرما قرار گرفتن، بلکه روایات تنها دلالت دارد بر اخذ عین، بنابراین از آن‌ها رخصت استفاده نمی‌شود زیرا ممکن است غرما راضی به مشارکت با بیع نباشند.

<sup>۲</sup>. بحرانی، الحدائق الناضرة، ۲۰/۴۰۳.

<sup>۲</sup>. عَنْهُ عَنِ الْعَبَّاسِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَمْرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَرَكِبُهُ الدَّيْنُ فَيُوجَدُ مَتَاعٌ رَجُلٍ عِنْدَهُ بِعَيْنِهِ قَالَ «لَا يُحَاصُّهُ الْغُرْمَاءُ». طوسی،

تهذیب الأحكام، ۱۹۳/۶؛ حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعه، ۴۱۴/۱۸.

<sup>۲</sup>. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): «فِي رَجُلٍ بَاعَ مَتَاعاً مِنْ رَجُلٍ فَقَبَضَ الْمُشْتَرِي الْمَتَاعَ وَ لَمْ يَدْفَعِ الثَّمَنَ ثُمَّ مَاتَ الْمُشْتَرِي وَ الْمَتَاعُ قَائِمٌ بِعَيْنِهِ فَقَالَ إِذَا كَانَ الْمَتَاعُ قَائِمًا بِعَيْنِهِ رُدُّهُ إِلَى صَاحِبِ الْمَتَاعِ وَ قَالَ لَيْسَ لِلْغُرْمَاءِ أَنْ يُحَاصُّوه.» طوسی، تهذیب الأحكام، ۱۶۶/۹؛ حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعه، ۴۱۴/۱۸.

<sup>۲</sup>. صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۲۴۴/۱۳.

<sup>۲</sup>. شهید ثانی، مسالک الافهام، ۹۹/۴.

<sup>۳</sup>. بحرانی، الحدائق الناضرة، ۲۰/۴۰۳.

<sup>۳</sup>. رک: بحرانی، الحدائق الناضرة، ۲۰/۳۹۶.

این در حالی است که نظر محققانی چون شهید ثانی و مقدس اردبیلی این است که رجوع بایع به نحو جواز است یعنی حق دارد به عین رجوع کند و یا در کنار سایر غرما قرار گیرد پس اخذ عینی واجب متعین نیست. اما چنانکه اشاره شد صاحباً حدائق ظاهر امر را تعیین و وجوب اخذ می‌داند.

به نظر می‌رسد این اشکال صاحب حدائق وارد نیست و حق با محققانی چون مقدس اردبیلی است؛ زیرا وجوب اخذ عین با قواعد حاکم بر معاملات سازگار نیست، بدین جهت که معامله‌ای انجام شده و به صورت قطعی هم صورت گرفته است، هر چند بعداً به دلیل افلاس و حکم حجر مشتری حقی برای بایع نسبت به عین و فسخ معامله به دلیل نص ایجاد شده است؛ یعنی می‌تواند معامله انجام شده را فسخ کند و در نتیجه عین به او بازگردد؛ اما اگر رجوع را انتخاب نکرد چه دلیلی وجود دارد که عین متصل شده به مشتری بدون سبب شرعی و یا عقلایی به مالک قبلی بازگردد تا او ملزم به اخذ آن باشد؟

بنابراین حداکثر در صورت پذیرش دلالت نصوص مذکور، آنچه ثابت می‌شود تخییر بایع است بین فسخ معامله و دریافت عین مال خویش و بین امضای معامله و قرار گرفتن در کنار سایر غرما.

از فقیهان معاصر تا آنجا که بررسی شد اصفهانی و امام خمینی و موسوی سبزواری، نیز دیدگاه اول را برگزیده‌اند و اظهار داشته‌اند که؛ هرگاه در عین مبیعه یا مقروضه زیادی متصل حاصل شود مانند چاقی، تابع اصل خواهد بود و بایع یا مقرض حق رجوع به عین به همراه این زیاده را دارد.

## ۲.۲. دیدگاه دوم: نماء در ملک مفلس

دیدگاه دوم در مسئله، عدم تبعیت نمای متصل از عین مبیعه است. این دیدگاه مختار ابن جنید است. وی معتقد است در صورت وجود نمای متصل، قیمت نماء از بایع اخذ و به غرما پرداخت می‌شود.

علامه نیز در مختلف این دیدگاه را برگزیده است و برای آن چنین استدلال کرده است:

از یک سو، اصل و قاعده این است که بایع نسبت به عین، هیچ حقی ندارد و از دیگر سو، روایات معتبر، دلالت بر وجود حق فروشنده نسبت به عین، داشته لذا نسبت به عین، اصل کنار گذاشته می‌شود و اما نسبت به مالک اگر نماء تابع عین نباشد هیچ‌گونه ضرری متوجه نیست یعنی در صورتی که عینی را دریافت کند و قیمت نماء مازاد بر عین را به مفلس و غرما پردازد به هیچ وجه بر او ضرری وارد نمی‌شود. از این گذشته زیاده ملک مفلس است چون در ملک او حاصل شده است؛ بنابراین به طور مجانی از ملک او خارج نمی‌شود. نیز این زیاده عین مال غیر (بایع) نیست بلکه چیزی زائد بر آن است، پس او حق اخذ آن را ندارد و این که حکم به جواز اخذ آن در برابر قیمت کردیم به دلیل جمع بین مصالح است، یعنی اخذ عینی که بدون اخذ زائد امکان ندارد پس برای رعایت مصلحت بایع حکم می‌شود به جواز اخذ عین با زیاده و برای رعایت حق مفلس و غرما نیز حکم می‌شود به لزوم دفع قیمت زیاده از سوی بایع به آن‌ها.

۳. شهید ثانی، الروضة البهية، ۵۱۱/۳؛ مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان، ۲۴۹/۹ تا ۲۵۰.

۳. اصفهانی، وسیلة النجاة، ۱۰۸/۲؛ خمینی، تحریر الوسیلة، ۲۱/۲؛ موسوی سبزواری، مهذب الاحکام فی بیان الحلال والحرام، ۱۶۶/۲۱ تا ۱۶۷.

۳. علامه حلی، مختلف الشیعه، ۴۴۷/۵.

۳. علامه حلی، مختلف الشیعة، ۴۴۷/۵.

## ۲.۳. دیدگاه سوم: عدم جواز رجوع نسبت به عین (عدم ثبوت خیار)

دیدگاه سوم، نظر علامه در تذکره است. علامه در تذکره عدم جواز رجوع در عین را تقریب نموده و قیدی هم ذکر نکرده است. ظاهر این اطلاق این است که در صورت وجود نمای متصل، بایع حتی در صورت ردّ قیمت زیاده هم حق رجوع نسبت به عین را ندارد. هرچند برای دیدگاه سوم استدلال قابل توجهی ذکر نشده است اما می‌توان برای آن به اموری استدلال کرد که در ادامه به آن‌ها خواهیم پرداخت.

برخی از محققین چون محقق در شرائع<sup>۷</sup> و ظاهر شهید در مسالک<sup>۸</sup> تنها به نقل اقوال در مسئله بسنده کرده‌اند و دیدگاهی<sup>۳</sup> را اختیار نکرده‌اند، نظر برخی از محققین این است که دلیل این توقف در اظهار نظر فقدان نص در مسئله و تعارض تعلیلاتی است که در مسئله وجود دارد.<sup>۹</sup>

شهید اول نیز در خصوص نمای متصل، قائل به عدم ثبوت خیار به طور کلی است.<sup>۴</sup>

## ۲.۴. دیدگاه چهارم: تفصیل در کمیت

از برخی معاصران است. در این دیدگاه بین نمای متصل اندک (عرفاً) و غیر اندک تفصیل داده شده است با این بیان که؛ اگر زیادی متصل عرفاً اندک باشد (به گونه‌ای که عرف آن را نادیده می‌گیرد) این نماء تابع اصل است و متعلق به بایع است که معامله را فسخ کرده است اما اگر نمای متصل زیاد باشد به گونه‌ای که بر این مال عنوان مال فروشنده با مقداری اضافه صدق کند مقدار زائد ملک مشتری و در فرض قرض، ملک مقترض است که باید به گونه‌ای مصالحه کنند.<sup>۱</sup>

### ۳. بررسی ادله دیدگاه‌ها

#### ۳.۱. بررسی دیدگاه اول

چنان‌که اشاره شد به طور خلاصه استدلال این بود که این زیاده یک صفت محض است و به عمل مفلس ربطی ندارد پس مال او محسوب نمی‌شود. وجود عین مال هم صادق است پس بایع هم حق رجوع دارد و هم نماء ملک اوست.

به نظر می‌رسد هر دو ادعا مخدوش است؛ زیرا چنان‌که به طور مستدل خواهد آمد اولاً بقای عین محرز نیست؛ زیرا با وجود اضافه شدن نمای متصل عین تغییر کرده و عین قبلی محسوب نمی‌شود. ثانیاً این بیان که زیاده یک صفت محض است و ربطی به مشتری ندارد قابل قبول نیست، زیرا این زیادی عرفاً و شرعاً مال است که در صورت معاوضه مقابل آن، مال قرار می‌گیرد و این مال در ملک مشتری (مفلس) حاصل شده است؛ یعنی نماء مال مشتری است، چگونه به خود او تعلق نمی‌گیرد و متعلق به فروشنده است که در زمان حصول

۳. علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۱۲۰/۱۴.

۳. محقق حلی، شرائع الإسلام، ۷۹/۲.

۳. شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۱۳۰/۴.

۳. ر.ک: بحرانی، الحدائق الناضرة، ۴۰۲/۲۰.

۴. شهید اول، غایة المراد، ۲۱۱/۲.

۴. شریفی اشکوری، منتخب فقرات فقهیه، ۲۴۶.

نماء، هیچ رابطه‌ای با عین نداشته است. اطلاق نصوص هم که مورد استناد صاحب حدائق قرار گرفته است محرز نیست؛ زیرا این اطلاق متفرع است بر احراز بقاء و قائم بودن عین و اشاره شد که این مبنا حداقل محل تردید و شک است پس اطلاق مبتنی بر آن هم مشکوک است و قابل استناد نخواهد بود.

### ۲.۳. بررسی دیدگاه دوم

مطابق دیدگاه دوم چنان‌که گذشت نمای متصل در بازگشت به مالک اول در صورت فسخ معامله تبعیت نمی‌کند، اما چون به ملک او متصل است نسبت به آن حقی دارد، برای رعایت حق این مالک اول و نیز رعایت ملکیت مشتری مفلس، قیمت نمای متصل از مالک اول گرفته می‌شود و جزء اموال مشتری (مفلس) قرار می‌گیرد که حق سایر غرما به آن تعلق گرفته است و بدین وسیله یعنی مصلحت بایع و مشتری مفلس (و غرما) جمع می‌شود.

این نظر و استدلال آن نیز قابل خدشه است، زیرا اولاً با وجود نمای متصل، چنان‌که در نقد دیدگاه اول گذشت شرط تحقق خیار برای مالک اول فراهم نیست؛ زیرا عرفاً با تغییر عین به دلیل این نماء، اضافه بقای عینی عرفاً صادق نیست و عین موجود به دلیل نمای متصل با عین مبیعه متفاوت است لذا ادله خیار تفلیس این مورد را در بر نمی‌گیرد، ثانیاً چنان‌که اشاره شد این زیادی همان‌طور که خود مستدل پذیرفته در ملک مشتری حاصل شده و با اعتراف مستدل، ملک مشتری است، چگونه بدون رضایت او و بدون رضایت سایر غرما که حق آن‌ها به ملک مفلس تعلق گرفته است، این اضافه به بایع تحویل می‌شود و از او برای مفلس و غرما اخذ قیمت می‌شود؟  
توجیه جمع مصالح هم در فرض عدم ثبوت حق خیار برای بایع موضوعاً منتفی خواهد بود.

### ۳.۴. بررسی دیدگاه سوم

چنان‌که اشاره شد دیدگاه سوم این است که در فرض نمای متصل حق بایع نسبت به عین ساقط می‌شود و او نیز برای دین خود در کنار سایر غرما قرار می‌گیرد.  
به نظر می‌رسد از میان همه دیدگاه‌ها، این دیدگاه که مختار علامه در تذکره و نیز مختار شهید اول است بیش از سایر دیدگاه‌ها قابل دفاع است. وجه قوت این دیدگاه در ضمن بررسی ادله سایر دیدگاه‌ها تا حدودی روشن شد اما برای نظم و تبیین و نیز کمال بیشتر بحث به طور مختصر به آن‌ها پرداخته می‌شود.

به دلایل و شواهد زیر می‌توان از دیدگاه سوم دفاع کرد:

۱- رجوع بایع به عین موجب اضرار به غرما می‌شود و این ضرر بر اساس احادیث «لاضرر» نفی شده و مقتضای عدم رجوع در نمای منفصل نیز در نمای متصل هست لذا راهی برای رجوع به عین نیست. از سوی دیگر دلایل فقهایی که رجوع را با وجود زیادت متصل جایز

۴. بحرانی، الحدائق الناضرة، ۴۰۳/۲۰.

۴. حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة، ۴۲۹/۲۵.



دانستند ضعیف است (چنان‌که ما اشاره کردیم). دلیل این دسته فقها عموم روایتی است که از قاضی مدینه ابن خلد زرقی بیان شده است؛ «ابن خلد زرقی به ابوهریره گفت: دلیلی برای ما بی‌اور که به هنگام ورشکستگی، صاحب کالا مقدم بر بقیه است. ابوهریره گفت: صاحب کالا کسی هست که رسول اکرم (ص) در آن قضاوت کرد: هر مردی که بمیرد یا مفلس شود، صاحب کالا در صورتی که عین کالایش را بیابد، سزاوارتر به آن است.» بنابراین شهید اول به دلیل دلائلی که بیان شد و به دلیل ضعف ادله مخالف، این روایت را ضعیف دانسته است. به نظر می‌رسد شهید اول برای قول به تفلیس همین روایت را ذکر کرده است (درحالی‌که ما روایات شیعه هم داشتیم) و دلالت روایات نقل شده از طریق شیعه را برای مسئله مورد بحث کافی نمی‌دانسته؛ چون آن روایات چنان‌که گذشت در مورد میت است و سرایت آن‌ها به باب تفلیس از نظر شهید ثابت نبوده است.

از معاصران نیز بجنوردی به احادیث «الاضرر» استناد کرده؛ زیرا مطابق تقریر شیخ انصاری که مورد پذیرش اکثر محققان قرار گرفته است. بر اساس این احادیث، حکم ضرری منتفی می‌شود. در این مسئله حکم ضرری عبارت است از مالک اول (بایع) که این حکم برای سایر غرما ضرری است پس باید مرتفع شود. تعارض این ضرر با ضرر مالک اول هم قابل دفاع نیست؛ زیرا جواز رجوع خلاف اصل است و تنها دلیل آن چند روایت است که اشاره کرده‌ایم که در مورد نمای متصل صدق بقا و قیام عین به‌طور جدی حداقل محل تردید است.

۲- نمای متصل در ملک مشتری مفلس حاصل شده و بر اساس همه قواعد حاکم، در باب معاملات در ملک مشتری است و بدون رضایت او امکان انتقال به هیچ‌کس از جمله بایع وجود ندارد. در نتیجه در ملک مفلس باقی می‌ماند تا مانند سایر اموال او مشمول حق همه غرما قرار گیرد.

۳- بر اساس ادله خیار تفلیس، این خیار در صورتی ثابت است که عین مال بایع ثابت و به تفسیر روایات باب، عین قائم باشد. درحالی‌که با حصول این زیاده و تفسیری که به همین جهت در عین حاصل شده است احراز بقاء و ثبات و قائم بودن عین مال بایع محرز نیست تا مشمول ادله یاد شده قرار گیرد. اشکالی که ممکن است در اینجا مطرح شود این است که؛ مضمون روایت این است که اگر عین مال قائم (موجود) بود بایع (مالک نخست) نسبت به آن حق دارد و می‌تواند آن را بازگرداند و ملاک باقی بودن و باقی نبودن، عرف است. در پاسخ به این اشکال می‌گوییم: اگر نماء آن قدر ناچیز بود که عرف، این مال را در واقع همان عین مال فروخته شده می‌دانست، بدون تردید از محل گفتگو خارج است و می‌پذیریم که بایع نسبت به آن بر اساس روایات الویت دارد (خیار تفلیس).

اما اگر نماء آن قدر زیاد بود که عرف این مال را غیر از مال فروخته شده می‌دانست و یا عرف مردد بود و یا اینکه طرفین و قاضی در اینکه نظر عرف چیست تردید داشتند؛ در این دو فرض دیدگاه قابل دفاع لزوم معامله انجام شده و عدم ثبوت خیار تفلیس برای بایع است؛ زیرا اگر عرف، این عین را غیر از عین فروخته شده بداند یعنی عین مبیع را به تعبیر روایت قائم نداند، در این صورت روشن است که این مورد

<sup>۴</sup> حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ الْحَرَامِيُّ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدَّمَشْقِيُّ، قَالَا: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي فُدَيْكٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي ذُنْبٍ، عَنْ أَبِي الْمُعْتَمِرِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ زَافِعٍ، عَنِ ابْنِ خَلْدَةَ الزُّرْقِيِّ، وَكَانَ قَاضِيًا بِالْمَدِينَةِ، قَالَ: جِئْنَا أَبَا هُرَيْرَةَ فِي صَاحِبٍ لَنَا قَدْ أَفْلَسَ، فَقَالَ: هَذَا الَّذِي قَضَى فِيهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَيُّمَا رَجُلٍ مَاتَ أَوْ أَفْلَسَ، فَصَاحِبُ الْمَتَاعِ أَحَقُّ بِمَتَاعِهِ إِذَا وَجَدَهُ بِعَيْنِهِ» ابْن ماجه، سنن ابن ماجه، ۲/ ۷۹۰.

<sup>۴</sup> . شهید اول، غایة المراد، ۲/ ۲۱۱ تا ۲۱۲.

<sup>۴</sup> . بجنوردی، القواعد الفقهية، ۱۶۱/۶.

مشمول روایات مزبور نیست تا برای بایع خیار ثابت گردد و برای مالک اولی الویت ثابت شود اما اگر مورد مشکوک باشد که شاید در بیشتر موارد این چنین باشد بازهم دیدگاه قابل دفاع، عدم ثبوت خیار و لزوم بیع است و بایع راهی جز قرار گرفتن در کنار سایر غرما ندارد. دلیل این دیدگاه در حقیقت یک اصل اصولی (اصول فقه) مورد تسالم است و آن این اصل است که در مخصص اجمالی مفهومی دایر بین اقل و اکثر در مقدار مشکوک به عام تمسک می‌شود. این مسئله از مسائل و قواعد اصولی پذیرفته شده و مورد تسالم است. انطباق آن با مسئله مورد بحث این است: عام در مسئله ما همه عمومات دال بر لزوم معاملات از جمله بیع است، عموماتی چون «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»،<sup>۸</sup> «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» را می‌توان اشاره کرد.

مخصص این عام روایت یا روایاتی است که مورد محل بحث ما (بیعی که مشتری آن دچار افلاس گردیده است) تخصیص زده و از آن خارج نموده است؛ اما این مخصص دارای اجمالی مفهومی دایر بین اقل و اکثر است؛ یعنی شک داریم که آیا خاصی که از این عام خارج شده اقل است (یعنی عینی که بدون هیچ تغییری و نمائی همچنان باقی است) یا اکثر (یعنی مطلق عین باقی مانده اعم از اینکه هیچ تغییری نکرده باشد یا در اثر زیادتی و نمای متصل تغییر محسوس کرده باشد).

مطابق قاعده پذیرفته شده، در این مورد و موارد مشابه، قدر متیقن (اقل) از حکم عام خارج می‌شود و در این مسئله حکم به خیار نسبت به آن می‌شود؛ اما در مقدار زائد به عموم عام یعنی لزوم در قراردادها تمسک می‌شود که نتیجه آن عدم ثبوت خیار برای بایع و لزوم قرار گرفتن وی در کنار سایر غرماست.

نائینی دلیل زوال خیار تغلیس با زوال و صحت و معیوب شدن مبیع را قائم نبودن عین مال فروخته شده می‌داند، با اینکه عین مال موجود است اما همین تغییر که موجب معیوب شدن مبیع شده، باعث می‌شود عرف یا ما عین مال را باقی ندانیم. بعید نیست این مطلب را در مورد زیادی نمای متصل هم مطرح کنیم یعنی امکان دارد که عین موجود باشد اما به خاطر تغییر عین، حکم به بقای عین موجود نشود. وجه آن چنانچه اشاره خواهد شد این است که با این تغییر، حکم به بقای عین موجود نمی‌شود تا موجب ثبوت خیار تغلیس گردد بلکه حداقل موجب تردید می‌شود. این بیان نیز می‌تواند مؤیدی برای مسئله مورد بحث باشد برای اثبات این مدعا که ممکن است با بقای عین، به دلیل تغییر، حکم عدم بقا جاری گردد یا حداقل موجب تردید شود تا در ذیل قاعده اصولی، قرار گیرد.

مؤید دیگر عبارت مغنیه است که از مرحوم اصفهانی در الوسیله در باب هبه نقل کرده‌اند که امکان دارد نمای متصل مانند چاقی مانع از جواز رجوع در باب هبه باشد چون با وجود نمای متصل، قائم بودن عین صادق نیست و مغنیه در ادامه ضمن بیان اینکه فقها در این زمینه، اختلاف نظر دارند این رأی را انتخاب کرده که زیاده و نقصان در عین موجب تغییر می‌شوند در نتیجه چون قائم بودن عین صادق نیست در باب هبه به عدم جواز رجوع حکم کرده‌اند چون جواز رجوع در باب هبه منوط است به اینکه عین باقی باشد، چنانچه در باب تغلیس نیز

<sup>۴۷</sup> حیدری، اصول استنباط، ۱/۱۴۰؛ سبحانی، المؤمن، ۱/۱۹۵.

<sup>۴</sup> مانده: ۵.

<sup>۴</sup> حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة، ۲۱/۲۷۶.

<sup>۵</sup> حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة، ۲۵/۱۱.

<sup>۵۱</sup> رک: انصاری، مکاسب، ۵/۱۷.

<sup>۵۲</sup> نائینی، منیه الطالب، ۳/۱۴۶.

جواز رجوع منوط است به اینکه عین باقی باشد. لذا ملاک در هردو مورد یکی است و یا حداقل این است که تردید ایجاد می‌شود، بنابراین در صورت تردید طبق قاعده اصولی مخصوص مفهومی اجمالی دایر بین اقل و اکثر، لازمه آن تمسک به عمومات است و در بحث ما عمومات لزوم قراردادهاست.

۳

۵

۴- مقتضای استصحاب عدم خیار نسبت به معامله انجام‌شده، لزوم عقد و عدم ثبوت خیار در فرض یادشده برای بایع است با این توضیح که معامله یادشده به صورت قطعی و لازم منعقدشده است و ثبوت حق فسخ و رجوع نسبت به عین برای مالک اول مشکوک است؛ و در این فرض حکم به بقاء مالکیت مشتری خواهد شد به دلیل متیقن سابق.

۵- به دلیل همه مواردی که گفته شد نسبت به تزلزل عقد حداقل ایجاد شک می‌شود و در فرض شک، عمومات و اطلاقات باب عقود مانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» و «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» و باب بیع مانند «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» حکم به لزوم عقد مذکور و در نتیجه عدم ثبوت خیار برای بایع و حق رجوع او نسبت به عین خواهد شد.

در بیان پیش‌گفته، وجه شک در مسئله مورد بحث در حد مجال پژوهش توضیح داده شد، و در فرض پذیرش این شک چاره‌ای جز تمسک به اصل لزوم نخواهد بود.

برای اصل لزوم در این مسئله به استصحاب نیز استناد می‌شود، با این توضیح که ملکیت مشتری نسبت به عین مال با انجام بیع حاصل شده است و در صورت شک در زوال این ملکیت با فسخ بایع، حکم به بقای ملکیت و عدم تأثیر فسخ می‌گردد.

۷

البته شایان ذکر است استناد به ادله شروط «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» در صورتی می‌تواند در این مسئله مورد استناد قرار گیرد که واژه شرط در این نصوص، چنان‌که الزام و التزام ضمن عقد را شامل می‌شود، شامل الزام و التزام ابتدایی نیز بشود. مسئله‌ای که در بین اعلام و اهل لغت محل تردید است.

مرحوم شیخ انصاری در باب معاملات در بیع برای لزوم معاطات به این نصوص استناد کرده است که این استناد بیانگر تعمیم مفهوم شرط نسبت الزام و التزام ابتدایی است اما در مقدمه باب خیارات برای اثبات اصالة اللزوم در بیع ضمن نقل معنای شرط از قاموس اللغة و ذکر شواهدی از دعای توبه و دعای ندبه در این تعمیم تردید کرده است.

۵

۹

هرچند دوباره ایشان در مباحث پایانی کتاب ارزشمند مکاسب در بحث شرایط شروط، مشمول واژه شرط نسبت الزام و التزام ابتدایی را تقویت نموده و از آن دفاع کرده است.

۶

۱

۵. مغنیه، فقه الامام جعفر الصادق، ۴/۲۳۰.

۵. مانده: ۵.

۶. حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة، ۲۱/۲۷۶.

۷. حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة، ۲۵/۱۱.

۸. رک: انصاری، مکاسب، ۵/۱۳.

۹. انصاری، مکاسب، ۳/۵۱.

۱۰. انصاری، مکاسب، ۵/۲۱ تا ۲۲.

۱۱. انصاری، مکاسب، ۶/۱۱ تا ۱۲.

به نظر می‌رسد نظر نهایی شیخ انصاری بیشتر قابل دفاع باشد زیرا استناد به کتاب لغت مانند قاموس اللغة نمی‌تواند مستند باشد. بدین جهت که بزرگان مکرر یادآور شده‌اند که مؤلفان و مصنفان منابع لغت هیچ‌گاه در مقام بیان معنای حقیقی لغات نبوده‌اند چنانکه در مقام حصر موارد استعمال نیز نبوده‌اند.

استناد به دعای توبه و دعای ندبه هم نه تنها دلیل نمی‌شود بلکه حتی شاهد هم نمی‌شود چون قائلان به تعمیم واژه شرط چنانکه از واژه تعمیم پیدا است به هیچ‌وجه استعمال آن را در الزام و التزام تابع، منکر نیستند بلکه مستند در الزام و التزام ابتدائی نیز همانند تابع استعمال می‌شود.

در نهایت و با توجه به همه ادله و شواهد و نقد سایر دیدگاه وجه دفاع از دیدگاه سوم یعنی عدم ثبوت خیار تفلیس در صورت حصول نمای متصل، روشن می‌گردد، هرچند این دیدگاه در برابر دیدگاه مشهور قرار می‌گیرد.

### ۳.۳. بررسی دیدگاه چهارم.

بر اساس دیدگاه چهارم حق رجوع بایع در صورتی ثابت است که نمای متصل عرفاً اندک و غیرقابل توجه باشد وگرنه اگر این زیادی در حد قابل توجه باشد حق بایع نسبت به عین ساقط می‌شود.

این دیدگاه نیز مخدوش به نظر می‌رسد، زیرا مالکیت افراد نسبت به اموالشان قلیل و کثیر نمی‌شناسد، یک‌دانه گندم هم که مالیت هم ندارد از ملکیت مالک آن خارج نمی‌شود. از این رو مقدار نمای متصل اندک باشد یا بسیار تفاوتی نمی‌کند و در هر صورت در ملک مشتری حاصل شده و متعلق به اوست و بایع نسبت به آن حقی ندارد. مگر آن که گفته شود در صورت ناچیز بودن زیادتی، عرفاً عین مال را قائم و ثابت می‌داند در نتیجه مشمول ادله خیار تفلیس واقع می‌شود؛ اما اولاً این مدعا خود اول کلام است ثانیاً چنانکه اشاره شد نماء کم باشد یا زیاد باشد نمی‌تواند تابع عین باشد و بدون اذن مشتری مفلس و غرماً به دیگری داده شود.

ثالثاً اشکال دیدگاه اول و دوم بر این دیدگاه نیز وارد است؛ زیرا بر اساس این دیدگاه در صورت زیاد بودن نمای متصل حق مالک اول نسبت به رجوع به عین باقی است هرچند نسبت به نمای متصل باید بین آن‌ها به گونه‌ای مصالحه صورت گیرد. خدشه در این نظر خدشه در همان دیدگاه اول و دوم است که در فرض مذکور بقاء و قائم بودن عین مال بایع حداقل مشکوک است. در نتیجه اصل حق خیار و حق رجوع نسبت به اصل عین، مخدوش و محل اشکال خواهد بود.

## نتیجه‌گیری

با بررسی نظرات فقها این نتایج حاصل می‌گردد:

۱- درباره‌ی نمای متصل در خیار تفلیس چهار دیدگاه وجود دارد: الف. تابع اصل بودن نمای متصل مطلقاً ب. نماء در ملک مفلس. ج.

عدم جواز رجوع نسبت به عین. د. تفصیل در کمیت.

۲- با توجه به بررسی مجموع اقوال فقها به نظر می‌رسد دیدگاه سوم (سقوط خیار تفلیس) هرچند خلاف نظر مشهور است قابل دفاع

است. فقیهانی چون علامه حلی و شهید اول برای این دیدگاه به دلایلی استناد کرده‌اند، از جمله دلایلی که استناد فقها به آن

مشاهده نشد استناد به قاعده اصولی تمسک به عام در مخصص مفهومی اجمالی دایر بین اقل و اکثر است. لذا در صورتی که عین

مال آن چنان تغییر کند که نتوان آن را عین مبیعه فروخته شده دانست از شمول روایت باب تفلیس که رجوع بایع را جایز دانسته

بدون شک خارج است؛ چون عین مال ثابت و قائم نبوده لذا بایع حقی نسبت به عین ندارد و در کنار غرما قرار می‌گیرد. اما در

موارد تردید در قائم بودن عین، مورد بحث از مصادیق قاعده اصولی یاد شده خواهد بود با این بیان که ادله خیار تفلیس که

عمومات اصل لزوم (مانند اوفوا بالعقود و...) را تخصیص زده است اجمال مفهومی دایر بین اقل و اکثر دارد و طبق مخصص

مفهومی اجمالی بین اقل و اکثر، حکم به لزوم عقد و عدم ثبوت خیار می‌شود لذا طبق قاعده در مقدار زائد یعنی موارد نمای

متصل به عمومات لزوم قراردادها تمسک می‌شود و حکم به سقوط خیار تفلیس می‌شود. ضمن اینکه می‌توان خیار تفلیس در

این فرض را به نوعی حکمی ضرری نسبت به سایر غرما دانست که بر اساس احادیث «لاضرر» منتفی خواهد بود.

## منابع

قرآن كريم

قانون مدنى

- ابن ادريس، محمد بن احمد. السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى. قم: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين. ١٤١٠ ق.
- ابن براج، عبد العزيز بن نحير. المهذب فى الفقه. {بى جا}: مؤسسة النشر الاسلامى. ١٤٠٦ ق.
- ابن زهره، حمزة بن على. غنية النزوع الى علمى الاصول والفروع. {بى جا}: مؤسسة امام صادق (ع). ١٤١٧ ق.
- ابن فارس، احمد بن فارس. معجم مقاييس اللغة. {بى جا}: دارالفكر، چاپ ششم، ١٣٩٩ ق.
- ابن ماجه، محمد بن يزيد. سنن ابن ماجه. بيروت: داراحياء الكتب العربية. بى تا.
- ابن منظور، محمد بن مكرم. لسان العرب. بيروت: دار صادر. چاپ سوم، ١٤١٤ ق.
- السان، مصطفى. «بررسى مبانى و شرايط اعمال خيار تفليس»، پژوهش هاى فقه و حقوق اسلامى. ش ٣٨، ١٣٩٣، ٢٩ تا ٥٠.
- اصفهانى، ابوالحسن. وسيلة النجاة. قم: مهر استوار. چاپ اول، ١٣٩٣ ق.
- انصارى، مرتضى بن محمد امين. المكاسب (کنگره). قم: المؤتمر العالمى بمناسبة الذكرى المئوية الثانية لميلاد الشيخ الاعظم الانصارى. چاپ اول، ١٤١٥ ق.
- بجنوردى، حسن. القواعد الفقهية. قم: نشرالهادى. چاپ اول، ١٣٩٥ ق.
- بحرانى، يوسف بن احمد. الحدائق الناضرة فى احكام العترة الطاهرة. قم: جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية بقم، چاپ اول، ١٣٦٣.
- حر عاملى، محمد بن حسن. تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة. قم: آل البيت (ع). چاپ سوم، ١٤١٦ ق.
- حميرى، نشوان بن سعيد. شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم. دمشق: دار الفكر. ١٤٢٠ ق.
- حيدرى، على نقى. اصول الاستنباط فى اصول الفقه. قم: لجنة ادارة الحوزة العلمية بقم المقدسة. چاپ اول، ١٤١٢ ق.
- خمينى، روح الله. تحرير الوسيلىه. تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى (قدس سره). چاپ سوم، ١٣٩٢.
- سبحانى تبريزى، جعفر. المؤجز فى اصول الفقه. قم: مؤسسة الامام الصادق عليه السلام. چاپ دوم، ١٤٢٠ ق.
- شهيد اول، محمد بن مكى. غاية المراد فى شرح نكت الارشاد. قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزة علميه قم. چاپ اول، ١٤١٤ ق.
- شهيد ثانى، زين الدين بن على. الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية. قم: مكتبة الداورى. ١٤١٠ ق.
- شهيد ثانى، زين الدين بن على. مسالك الأفهام الى تنقيح شرائع الإسلام. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية. چاپ اول، ١٤١٣ ق.
- شريفى اشكورى، الياس. منتخب فقرات فقهيه. قم: بيت آيت الله الياس شريفى اشكورى. چاپ اول، ١٣٨٩.
- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر. جواهر الكلام. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذاهب اهل بيت (ع). چاپ هفتم، ١٤٢١ ق.

- صمیری، مفلح بن حسن. غاية المرام فی شرح شرائع الاسلام. بیروت: دار الہادی. چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
- طالب احمدی، حبیب. «خيار تفليس و حقوق طلبکاران در ورشکستگی»، نشریه نامه مفید. ش ۴۳، ۱۳۸۳، ۱۶۹ تا ۱۸۶.
- طوسی، محمدبن حسن. تهذیب الاحکام. تهران: دار الکتب الإسلامية. چاپ چهارم، ۱۳۶۵.
- طوسی، محمدبن حسن. الخلاف. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
- طوسی، محمدبن حسن. المبسوط فی فقه الإمامیة. تهران: المرتضویة. چاپ سوم، ۱۳۷۸.
- علامه حلّی، محمدبن حسن. تذکرة الفقهاء: الطهارة الى الجعالة. قم: آل البيت (ع). چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- علامه حلّی، محمدبن حسن. قواعد الأحکام. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
- علامه حلّی، محمدبن حسن. مختلف الشیعة فی احکام الشریعة. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ دوم، ۱۳۷۴.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. العین. قم: هجرت. چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق.
- کلهر، غفار، سیدعزت اله عراقی. «خيار تفليس و مقایسه آن با شرط حفظ مالکیت در حقوق فرانسه»، آموزه‌های فقه مدنی. ش ۱۴، ۱۳۹۵، ۷۵ تا ۹۸.
- محقق حلّی، جعفر بن حسن. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. قم: اسماعیلیان. چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.
- محقق کرکی، علی بن حسین. جامع المقاصد فی شرح القواعد. قم: آل البيت (ع). چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
- محقق سبزواری، محمدبن باقر، کفایة الاحکام، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين. چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
- مقدس اردبیلی، احمدبن محمد. مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، بی تا.
- موسوی سبزواری، عبدالاعلی. مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام. قم: السيد عبدالاعلی السبزواری. چاپ چهارم، ۱۴۱۳ ق.
- نائینی، محمد حسن. منیه الطالب. قم: انتشارات جامعه مدرسین. چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.